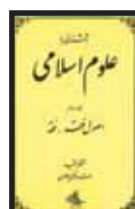


مطهر اندیشه ها

می خواستم از تو گویم این بار سرود
دیدم که فرزتری از این شعر فرود
خاموش شدم از آن که جاری می شد
از دیده دو رود و از لبم نیز فرود
قیصر امین پور



ای خواننده سرود عشق را با لب ما
وی روح دیده در تن کتب ما
می رفت ز راهان بَرده ظلمت و هم
شد خون مطهرت چراغ شب ما
سید حسن حسینی



هدایت و تربیت نسل جوان

از منظر استاد شهید مرتضی مطهری

ناصر نادری
کارشناس ارشد فلسفه و حکمت اسلامی

به نظر نگارنده، نکاتی را که در اندیشه‌های استاد مطهری در این حوزه مطرح شده‌است، می‌توان زیر عنوان‌هایی بدین شرح طبقه‌بندی کرد:

مسئول بودن هر نسل برای هدایت و تربیت نسل بعد از خود؛ نسبی و موقت بودن وسیله‌های هدایت و تربیت؛ اندیشه جوان، ملاک دیگری برای جوانی؛ شناخت و درک شرایط زمان؛ تفاوت نسل‌ها زائیده ادراکات و احساسات خاص؛ لزوم دردشناسی و درمانگری نسل جوان؛ در ادامه، به شرح این نکات خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها:
نسل جوان،
مرتضی مطهری،
هدایت،
تربیت

اشاره
به گواهی تاریخ و نیز برای پژوهش‌های موجود در حوزه جامعه‌شناسی، نگرانی و دغدغه درباره نسل جوان، در همه جوامع وجود داشته، دارد و خواهد داشت. جالب است که استاد شهید مطهری، تقریباً نیم‌قرن قبل، به این موضوع پرداخته و با توجه به شرایط و مقتضیات دهه چهل، نکاتی را مطرح کرده است.

در این نوشتار، به پاره‌ای از اصول هدایت و تربیت نسل جوان از منظر استاد شهید مرتضی مطهری، برگرفته از مقاله ایشان در کتاب «ده گفتار»، پرداخته‌ایم.

مکانی و... است که با یکدیگر فرق می‌کنند. برای مثال، موضوع جهاد یا موضوع هدایت و رهبری، از این دسته مسئولیت‌هاست. بنا به دیدگاه اسلامی، مسلمانان مسئول هدایت یکدیگرند و نسلی مسئول هدایت نسل بعدی است. اما وسیله‌ای که باید از آن استفاده شود، برای همیشه و همه‌جا تعیین نشده و قابل تعیین و اندازه‌گیری هم نیست.

نسبی و موقت بودن وسیله‌های هدایت و تربیت

استاد مطهری با اشاره به آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، با توجه به نظر مفسران، برای دعوت و هدایت مردم، سه راه را نام می‌برد: راه

مسئول بودن هر نسل برای هدایت و تربیت نسل بعد

از نگاه استاد مطهری، مسئولیت‌های دینی دو گونه‌اند: برخی مسئولیت‌ها، مسئولیت یک کار با یک شکل مخصوص و معین است. هم‌چون تعبدیات (نماز، روزه و...)؛ اما برخی مسئولیت‌ها فقط ناظر به «نتیجه» است (مسئولیت نتیجه)؛ یعنی نتیجه را به عهده انسان می‌گذارد. این که آن نتیجه با چه وسیله و چه مقدمه و با چه شرایط و در چه قالبی انجام داده شود، به عهده خود انسان است؛ هر وسیله‌ای که بهتر است، باید مورد استفاده واقع شود. در یک حال، از این وسیله باید استفاده کرد و در حال دیگر، از وسیله‌ای دیگر. آن‌چه تعیین‌کننده است، خصوصیات زمانی و

حکمت، راه موعظه حسنه (پند و اندرزهای دل‌پسند) و راه مجادله. حکمت یعنی سخن متقن و محکم که قابل خدشه و تشکیک نیست. دعوت کردن به وسیله حکمت و برهان و دلیل عقلی و علمی، برای یک دسته خاص است که استعداد آن را دارند.

اما برخی این استعداد را ندارند، بلکه راه هدایت آن‌ها، «پند و اندرز» است. سر و کار موعظه و اندرز با «دل» است، اما سر و کار حکمت و برهان با «مغز و عقل و فکر» است. اما اگر کسی غرضش کشف حقیقت نیست، غرضش این نیست که حقیقتی را بفهمد، بلکه آمده‌است برای مجادله و حرف زدن و ایراد گرفتن، در کمین است یک کلمه‌ای بشنود و آن را مستمسک قرار دهد و هو کند و مجادله نماید، باید با چنین شخصی «مجادله» کرد، اما به نحو «احسن». یعنی مجادله از راه حق و حقیقت خارج نشود؛ با او بی‌انصافی نشود؛ حق‌کشی نشود؛ دروغ به کار نرود و امثال این‌ها. استاد مطهری با بیان تفاوت معجزات پیامبران، علت آن را «اختلاف عصر زمان» می‌داند. در زمان حضرت موسی (ع) آن‌چه چشم‌ها را پر کرده بود، «سحر و جادوگری» بود، اما در زمان عیسی (ع)، عده‌ای از پزشکان، معالجه‌های حیرت‌انگیزی داشتند و خداوند هم معجزه عیسی (ع) را از این سنخ قرار داد. مطهری با ذکر حدیث نبوی «انا معاشر الانبیاء و امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم» (ما پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن بگوییم)، به همین نکته اشاره دارد.

مولوی نیز به این مضمون، چنین تأکید کرده‌است:

پست می گویم به اندازه عقول
عیب نبود این، بود کار رسول

استاد مطهری معتقد است: رهبری نسل جوان با رهبری نسل کهن «تفاوت ماهوی» ندارد. ولی به لحاظ تاکتیک و کیفیت عمل، در زمان‌های متفاوت و در مورد اشخاص گوناگون فرق می‌کند.

اندیشه جوان، ملاک دیگری برای جوانی

استاد معتقد است: ملاک نسل جوان، لزوماً طبقه (دوره سنی خاصی) نیست. بلکه مقصود، طبقه‌ای است که در اثر تحصیلات و آشنایی با تمدن جدید، دارای طرز تفکر مخصوص است؛ خواه پیر باشد یا جوان. در این نگاه، ملاک سن نیست، بلکه نحوه اندیشیدن و تفکر درباره پدیده‌های روز جهان ملاک است.

شناخت و درک شرایط زمان

استاد با اشاره به حدیثی از امام صادق (ع) که فرمودند: «العالمُ برّمانه لاتَهْجُمُ عَلَیْهِ اللّوایسُ» (کسی که زمان خود را بشناسد و بفهمد و درک کند، امور مشتبه و گیج‌کننده به او هجوم نمی‌آورد)، تصریح می‌کند: ما «کلمه هجوم را، در عرف فارسی خود، در مورد هر حمله شدیدی به کار می‌بریم، اما در عربی هجوم به معنی حمله‌ای است که ناگهانی و غفلت‌ناشود و طرف را غافل گیر کند. امام می‌فرماید: اگر کسی به وضع زمان خود آشنا باشد، امور مشتبه ناگهان بر سرش نمی‌ریزد که یک‌مرتبه دست و پای خود را گم کند و نتواند قوای خود را و فکرش را جمع‌وجور کند و راه‌حلی بیابد».

تفاوت نسل‌ها، زاینده ادراکات و احساسات خاص

استاد مطهری با اشاره به آیاتی از سوره احقاف، معتقد است: «دو تابلو از دو نسل (صالح و منحرف) در این آیات وجود دارد. نه می‌شود گفت همیشه نسل بعدی از نسل قبلی فاسدتر است و دنیا رو به فساد می‌رود و نه می‌شود گفت همیشه نسل بعدی از نسل قبلی کامل‌تر است و دچار انحطاط نمی‌شود».

در آیه «وَ صَیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا حَمَلْتَهُ اُمُّهُ كُرْهًا و...»، خصوصیات نسل‌های صالح را این موارد برمی‌شمارد: دارا بودن روح شکرگزاری و قدردانی از نعمت‌ها و موهبت‌های خلقت، خواستن توفیق عمل و کار از خداوند، توجه به نسل آینده و صلاح و اصلاح آن، داشتن حال توجه و بازگشت از تقصیرها و کوتاهی‌هایی که در گذشته صورت گرفته، داشتن حالت تسلیم به حق و مقرراتی که خداوند در تکوین و یا تشریح قرار داده است. تخلف از این مقررات، سبب نابودی و هلاکت می‌شود.

و در آیه بعد (وَ الَّذِیْ قَالَ بِوَالِدَیْهِ اَفٍّ...)، ویژگی‌های نسل منحرف و فاسد را داشتن خصوصیات زیر می‌پندارد: خدا را بنده نیست و به پدر و مادرش می‌گوید اَف بر شما! آن‌ها را تحقیر می‌کند و به افکار و عقایدشان می‌خندد. استاد معتقدند: این آیات، مظهر دو نسل صالح و فاسد است. نسل جوان نیز دارای مزیت‌ها و عیب‌هایی است و این زاینده نوع ادراکات و احساسات خاص خودش است.

لزوم دردشناسی و درمانگری نسل جوان

استاد مطهری، ضرورت تهیه «طرحی برای رهبری نسل جوان» را مطرح کرده و معتقد است: «اگر، بخواهیم به امور نسل جوان بی‌اعتنا باشیم، محال است بتوانیم جلوی انحرافات فکری و اخلاقی نسل آینده را بگیریم. باید برای این انحرافات فکری اساسی کرد؛ فکر اساسی این است که اول درد این نسل را بشناسیم. درد عقلی و فکری؛ دردی که نشانه بیداری است؛ یعنی آن چیزی را که احساس می‌کند و نسل گذشته احساس نمی‌کرد.

مولوی می‌گوید:

حسرت و زاری که در بیماری است
وقت بیماری هم از بیداری است
هر که او بیدارتر، پُر دردتر
هر که او هشیارتر، رُخ زردتر

استاد اشاره می‌کند به حضور درها و پنجره‌های باز و این که نسل جوان که دنیا را می‌بیند که روزه پیشرفت است، علم‌های دنیا را می‌بیند، قدرت‌های اقتصادی دنیا را می‌بیند، قدرت‌های سیاسی و نظامی دنیا را می‌بیند، دموکراسی دنیا را می‌بیند، برابری‌ها را می‌بیند، حرکت‌ها را می‌بیند و... به «شک و تردید و سؤال» دچار می‌شود. آن‌گاه به این نتیجه می‌رسد که باید شک و تردید نسل جوان را رفع کرد و به سؤالات و احتیاجات فکری‌اش پاسخ داد... باید با منطق روز، زبان روز و افکار روز آشنا شد. در رهبری نسل جوان، بیش از همه دو کار باید انجام شود: یکی باید درد این نسل را شناخت و آگاهانه در فکر درمان و چاره شد، زیرا بدون شناختن درد این نسل، هر گونه اقدامی بی‌مورد است. دیگر این که نسل جوان خودش باید خود را اصلاح کند.

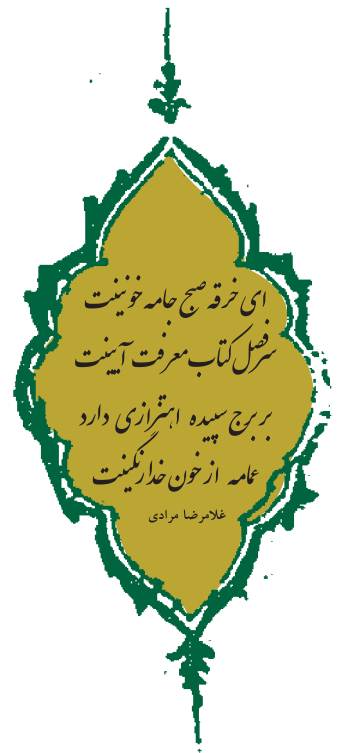
همه باید به قرآن باز گردیم و قرآن را پیش روی خود قرار دهیم و در زیر سایه قرآن، به سوی سعادت و کمال حرکت کنیم.



اگر بخواهیم

به امور نسل جوان بی‌اعتنا باشیم، محال است بتوانیم جلوی انحرافات فکری و اخلاقی نسل آینده را بگیریم. باید برای این انحرافات فکری اساسی کرد؛ فکر اساسی این است که اول درد این نسل را بشناسیم. درد عقلی و فکری؛ دردی که نشانه بیداری است؛ یعنی آن چیزی را که احساس می‌کند و نسل گذشته احساس نمی‌کرد

داستان بی‌کسریه‌ها



رسول اکرم و دو حلقه جمعیت

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وارد مسجد مدینه شد. چشمش به دو اجتماع افتاد که از دو دسته تشکیل شده بود و هر دسته‌ای حلقه‌ای تشکیل داده، سرگرم کاری بودند. یک دسته مشغول عبادت و ذکر، و دسته دیگر به تعلیم و تعلم و یاددادن و یادگرفتن سرگرم بودند. رسول خدا هر دو دسته را از نظر گذراند و از دیدن آن‌ها مسرور و خرسند شد. به کسانی که همراهش بودند، رو کرد و فرمود: «این هر دو دسته کار نیک می‌کنند و بر خیر و سعادت‌اند». آن‌گاه جمله‌ای اضافه کرد: «لکن من برای تعلیم و دانا کردن فرستاده شده‌ام». پس به طرف همان دسته که به کار تعلیم و تعلم اشتغال داشتند، رفت و در حلقه آن‌ها نشست.



اوضاع کواکب

عبدالملک بن اعین - برادر زرارة بن اعین - با آن‌که از روایان حدیث بود، به نجوم احکامی و تأثیر اوضاع کواکب اعتقاد راسخ داشت. کتاب‌های زیادی در این باب جمع کرده بود و به آن‌ها مراجعه می‌کرد. هر تصمیمی که می‌خواست بگیرد و هر کاری که می‌خواست بکند، اول به سراغ کتاب‌های نجومی می‌رفت و به محاسبه می‌پرداخت تا ببیند اوضاع کواکب چه حکم می‌کند.

تدریجاً این کار برایش عادت شده و نوعی وسواس در او ایجاد کرده بود، به طوری که در همه کارها به نجوم مراجعه می‌کرد. حس کرد که این کار امور زندگی او را فلج کرده است و روز به روز بر وسواسش افزوده می‌شود، و اگر این وضع ادامه پیدا کند و به سعد و نحس روزها و ساعت‌ها و طالع نیک و بد و امثال این‌ها ترتیب اثر بدهد، نظم زندگی‌اش به کلی به هم می‌خورد. از طرفی هم در خود توانایی مخالفت و بی‌اعتنایی نمی‌دید، و همیشه به احوال مردمی که بی‌اعتنا به این امور دنبال کار خود می‌روند و به خدا توکل می‌کنند و هیچ درباره این چیزها فکر نمی‌کنند، رشک می‌برد.

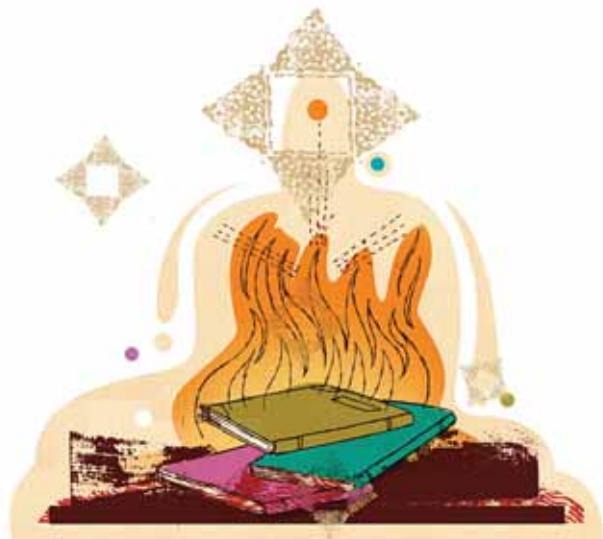
این مرد روزی حال خود را با امام صادق در میان گذاشت. عرض کرد: «من به این علم مبتلا شده‌ام و دست و پایم بسته شده و نمی‌توانم از آن دست بردارم.»

امام صادق با تعجب از او پرسید: «تو به این چیزها معتقدی و عمل می‌کنی؟»

- بلی یابن رسول الله.

- من به تو فرمان می‌دهم برو تمام آن کتاب‌ها را آتش بزن.

فرمان امام به قلبش نیرو بخشید، رفت و تمام آن‌ها را آتش زد و خود را راحت کرد.



شمشیرزبان

علی بن عباس معروف به ابن الرومی، شاعر معروف همچو گو و مدیحه‌سرای دوره عباسی در نیمه دوم قرن سوم هجری، در مجلس وزیر المعتضد عباسی، به نام قاسم بن عبیدالله نشسته و سرگرم بود. او همیشه به قدرت منطق و بیان و شمشیرزبان خویش مغرور بود. قاسم بن عبیدالله از زخم زبان ابن الرومی خیلی می ترسید و نگران بود، ولی ناراحتی و خشم خود را ظاهر نمی کرد. برعکس، طوری رفتار می کرد که ابن الرومی - با همه بدلی ها و سواس ها و احتیاط هایی که داشت و به هر چیزی فال بد می زد - از معاشرت با او پرهیز نمی کرد. قاسم محرمانه دستور داد تا در غذای ابن الرومی زهر داخل کردند. ابن الرومی بعد از آن که زهر را خورد و متوجه شد. فوراً از جا برخاست که برود. قاسم گفت: «کجا می روی؟»

- «به همان جا که مرا فرستادی.»

- «پس سلام مرا به پدر و مادرم برسان.»

- «من از راه جهنم نمی روم.»

ابن الرومی به خانه خویش رفت و به معالجه پرداخت، ولی معالجه ها فایده نبخشید. بالاخره با شمشیرزبان خویش از پای درآمد.



ابن سینا و ابن مسکویه

ابو علی سینا هنوز به سن بیست سال نرسیده بود که علوم زمان خود را فرا گرفت و در علوم الهی و طبیعی و ریاضی و دینی زمان خود سرآمد عصر شد. روزی به مجلس درس ابوعلی مسکویه، دانشمند معروف آن زمان، حاضر شد. با کمال غرور گردویی را جلوی ابن مسکویه افکند و گفت: «مساحت سطح این گردو را تعیین کن.»

ابن مسکویه جزوه هایی از یک کتاب را که در علم اخلاق و تربیت نوشته بود (کتاب طهاره الاعراق) جلوی ابن سینا گذاشت و گفت: «تو نخست اخلاق خود را اصلاح کن تا من مساحت سطح گردو را تعیین کنم. تو به اصلاح اخلاق خود محتاج تری از من به تعیین مساحت سطح این گردو.»
بوعلی از این گفتار شرمسار شد و این جمله راهنمای اخلاقی او در همه عمر قرار گرفت.



ابواسحق صابی

«ابواسحق صابی» از فضلا و نویسندگان معروف قرن چهارم هجری است. مدتی در دربار خلیفه عباسی و مدتی در دربار عزالدوله بختیار (از آل بویه) مستوفی بود. ابواسحق دارای کیش صابی بود. صابی ها به اصل «توحید» ایمان دارند، ولی به اصل «نبوت» معتقد نیستند. عزالدوله بختیار سعی فراوان کرد بلکه بتواند ابواسحق را راضی کند که اسلام اختیار کند، اما میسر نشد. ابواسحق در ماه رمضان به احترام مسلمانان روزه می گرفت و از قرآن کریم زیاد حفظ داشت. او در نامه ها و نوشته های خویش از قرآن زیاد اقتباس می کرد.

ابواسحق مردی فاضل، نویسنده، ادیب و شاعر بود و با سیدشریف رضی - که نابغه فضل و ادب بود - دوست و رفیق بود. ابواسحق در حدود سال ۳۸۴ هجری از دنیا رفت و سیدرضی قصیده ای عالی در مرثیه وی سرود که مضمون سه بیت آن این است:

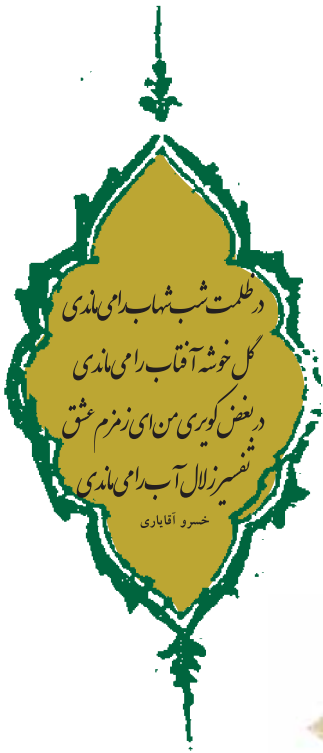
«آیا دیدی چه شخصیتی را روی چوب های تابوت حرکت دادند؟ و آیا دیدی چگونه شمع محفل خاموش شد؟»

کوهی فرو ریخت که اگر این کوه به دریا ریخته بود، دریا را به هیجان می آورد و سطح آن را کف آلود می ساخت.

من قبل از آنکه خاک تو را در برگیرد، باور نمی کردم که خاک می تواند روی کوه های عظیم را بپوشاند.»

بعدها بعضی از کوه نظران سید را مورد ملامت و شماتت قرار دادند که کسی مثل تو که ذریه پیغمبر است، شایسته نبود که مردی صابی مذهب را که منکر شرایع و ادیان بود، مرثیه بگوید و از مردن او اظهار تأسف کند.

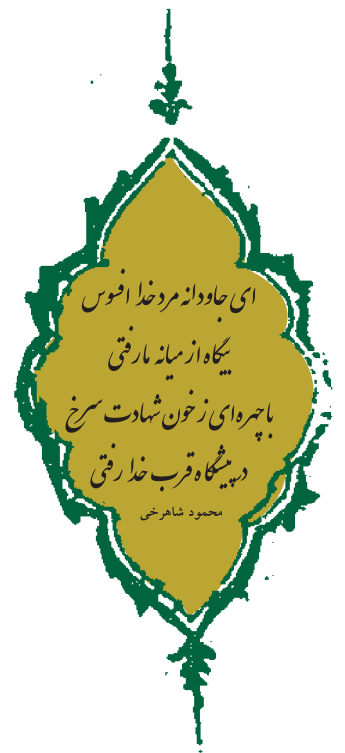
سید گفت: «من به خاطر علم و فضلش او را مرثیه گفتم؛ در حقیقت علم و فضیلت را مرثیه گفته ام.»





استاد مطهری، ایران و اسلام

محمد حسن مکارم



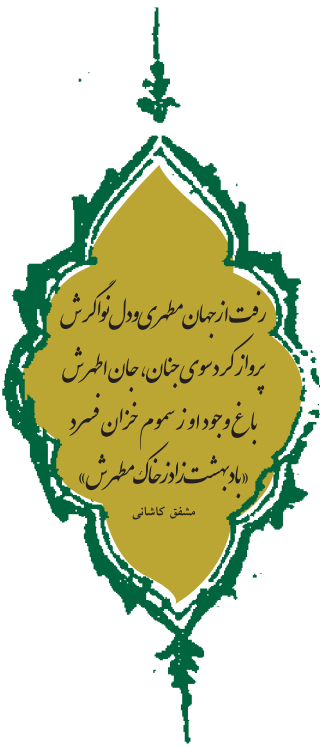
نظریه «ناسیونالیسم اقتصادی»، هر کشور می‌کوشد، نیازهای خود را درون خود برآورده کند تا از وارد کردن کالاهای خارجی بی‌نیاز باشد. این رویه در خلال دو جنگ جهانی اول و دوم شیوع یافت و آمریکا جلودار آن بود. «ناسیونالیسم سیاسی» نیز بر آزادی و استقلال هر کشور در درون مرزهای خود پای می‌فشرد تا هر ملتی هر نظام و حکومتی را با هر نوع قانون و مقررات که می‌خواهد، برگزیند. امروزه هر دو مکتب رنگ باخته‌است و دولت‌ها در یافته‌اند که هم از نظر اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی، مصلحت آن است که از لاک خود بیرون آیند و با سایر کشورها داد و ستد داشته باشند و سازمان ملل متحد و اتحادیه‌های منطقه‌ای راه اندازند و روابط جهانی داشته باشند [اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، دکتر علی اصغر حلبی، فصل ۹].

نظر استاد شهید مرتضی مطهری پیرامون ملی‌گرایی، و به خصوص ایران‌گرایی چیست؟ ایشان دانشمند و فیلسوفی است که بیش از ۶۰ اثر و تألیف از خود به جا گذاشته و سهم بسزایی در تنویر افکار مردم مسلمان ایران داشته و دارد، به نحوی که روشنگری‌های این استاد فرزانه، نقشی بی‌بدیل در به‌ثمر رسیدن انقلاب شکوهمند ملت ایران ایفا کرد و امام خمینی، معمار بزرگ انقلاب، آثار او را، بدون استثنا مفید و خواندنی توصیف کرد و مطالعه همه آن‌ها را به جوانان توصیه اکید فرمود. ابتدا بر تاریخچه ملی‌گرایی مروری کنیم.

ملی‌گرایی یا «ناسیونالیسم»، به شکل جدید آن، طی انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ میلادی پدید آمد که برای نخستین بار، همه طبقات مردم یک کشور، برای دفاع از حقوق انسانی و اجتماعی خود بسیج شدند و حکومت پادشاهی را لغو کردند. خیزش‌های ملی‌گرایانه سپس به آلمان و ایتالیا و اسپانیا کشیده شد و در ادامه به آسیا و آفریقا؛ به طوری که قرن نوزدهم را اوج نهضت‌های ناسیونالیستی نام نهاده‌اند؛ نهضت‌هایی که تا نیمه قرن بیستم نیز ادامه یافت و در پی آن، ملت‌ها از زیر یوغ دول استعماری بیرون آمدند و نقشه جهان تغییر یافت. ناسیونالیسم را به دو شاخه اقتصادی و سیاسی تقسیم کرده‌اند؛ طبق

ملی‌گرایی

«ملی‌گرایی» عبارت است از اصالت‌بخشیدن به تعلقات قومی و ملی، شامل سرزمین، خون، نژاد، زبان، فرهنگ، آداب و سنن تاریخی و زندگی مشترک. بدین صورت، هر ملت خود را از دیگران جدا



به عکس، در کشورهای قدرتمند امروز نیز، استقلال سیاسی و مرزبندی‌های اقلیمی اعتبار خود را از دست داده و دسته‌بندی‌های منطقه‌ای و منفعت‌گرایانه، جای‌گزین عناصری مثل زبان، سنت و اقلیم شده‌است. مهم‌تر از مشترکات اقتصادی و انتفاعی، مشترکات عقیدتی و آرمانی است که ملت‌ها را به هم نزدیک می‌کند. جنبش ویتنام در گذشته و نهضت مردم فلسطین در گذشته و حال، در همه جای جهان طرف‌دار دارد و قلب‌هایی همراه آن‌ها تپیده و می‌تپد. انقلاب اسلامی ایران در اقصا نقاط عالم هوا خواهد دارد؛ این حقیقت در صورتی بهتر رخ می‌نمود که سیاه‌نمایی‌های رسانه‌ای علیه این قیام مردمی به کنار می‌رفت.

بنابراین، مرزهای ملی و مشترک آن‌جاست که درد مشترک و آرمان واحد باشد؛ هر چند در اقلیم‌گونگون و زبان‌ها و نژادهای گوناگون. همه آن‌هایی که طعم ظلم و اختناق را چشیده‌اند و ذاتاً خواهان عدالت و حق و حریت هستند، هم‌گرایی دارند و احساس ملیت و هم‌صدایی می‌کنند و همین عامل هاست که آن‌ها را به هم متصل می‌کند و به حرکت درمی‌آورد؛ ملیت خواهی آلمانی، چون شعاع نژادپرستی و کشورگشایی داشت، و هم چنین ایدئولوژی صهیونیستی که ماهیت تجاوز و نژادپرستی آن بارز است، نزد سایر جوامع فروغی ندارد.

نظر استاد

استاد مطهری در مقدمه چاپ اول کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» چنین می‌نویسد: «ما مسلمانان ایرانی، به اسلام به حکم این‌که مذهب ماست، ایمان و اعتقاد داریم، و به ایران، به حکم این‌که میهن ماست، مهر می‌ورزیم... آیا ما دارای دو نوع احساس متضاد هستیم؟!». آن‌گاه در ادامه می‌افزاید: «کسانی که در مسائل مشترک اسلام و ایران قلم فرسایی کرده‌اند، یا اطلاع کافی نداشته‌اند، یا انگیزه‌های غیر تحقیق در سر می‌پروراندند». بر این اساس، ایشان این را مغرضانه می‌دانند که عده‌ای می‌کوشند روح ایرانی را مخالف اسلام نشان دهند و پیدایش نهضت‌هایی مثل شعوبیه، تصوف، زبان فارسی و حتی تشیع را به عنوان مقاومت و مخالفت در برابر ورود اسلام به ایران وانمود کنند و نیز شخصیت‌های بزرگی چون حکیم فردوسی و شیخ اشراق را در این جریان قرار دهند.

استاد مطهری بالاگرفتن تبلیغات زرتشتی‌گری را در زمان حیات خود، هم‌چنین مبارزه با عرب و عربیت را تحت عنوان پاسداشت فرهنگ فارسی، کاری سیاسی و غرض‌آلود و مبارزه علیه اسلام نامی نهد.

می‌دانیم که در سال ۱۳۳۶ تشکلی به نام «پان ایرانیسم» توسط «دکتر محمود افشار» در تهران راه‌اندازی شد تا در برابر عربیسم و پان ترکیسم، از تمامیت ارضی ایران دفاع شود، و یا اخیراً ندایی با نام «مکتب ایرانی» سر داده شده‌است. نظر شهید مطهری پیرامون ملی‌گرایی به‌طور اعم و «ایرانیّت» به‌طور اخص در اختیار ماست؛ معظم‌له در بخش اول کتاب مذکور، تحت عنوان «ناسیونالیسم» می‌گوید:

«ناسیونالیزم اگر تنها جنبه مثبت داشته‌باشد، یعنی موجب هم‌بستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آن‌ها زندگی مشترک داریم، بشود، ضد عقل و منطق نیست... آن‌گاه عقلاً محکوم است که جنبه منفی به خود می‌گیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیت‌های متفاوت از یکدیگر جدا می‌کند و روابط خصمانه‌ای بین آن‌ها به‌وجود می‌آورد و حقوق واقعی

به حساب می‌آورد و اعتبار و ارزش را به عناصر فوق می‌دهد و احساس تعلق خاطر به قومیت خود می‌نماید و تمام توجه خود را به منافع ملی معطوف می‌دارد. حتی اگر مستلزم زبان رسیدن به سایر ملت‌ها باشد. ملی‌گرایی در جات گوناگون دارد؛ از علاقه‌مندی شروع می‌شود و تشدید می‌شود تا آن‌جا که ممکن است به نژادپرستی و تعصبات افراطی ملی کشیده‌شود و به‌گرایش‌هایی مثل نازیسم، فاشیسم، بشوینیسم، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم و... بینجامد.

این مطلب قابل طرح است که عناصر خون، نژاد، زبان و... تا چه اندازه در ایجاد و ابقای احساس مشترک در میان یک جمع مؤثر بوده‌است؟ به‌فرض که آن‌ها در بنیان‌گذاری یک ملت نقشی داشته‌باشند، آیا در دوام و استمرار آن نیز حرف اول را می‌زند؟! آیا هم علت مُحدثه هستند، و هم علت مُبقیه؟!؟

زبان: گرچه زبان مشترک در مراحل مقدماتی تشکیل یک ملیت، برای تبادل عواطف و ارتباط قلب‌هایی تأثیر نبوده‌است، اما مطالعه بیشتر در جوامع، ما را به این حقیقت می‌رساند که رشد و درخشش یک زبان، به‌طور عمده، معلول وجود یک ملیت است، نه علت به‌وجودآورنده آن. مثلاً زبان هندی یا زبان عربی عامل گردهمایی مردم هند یا مردم الجزایر در مبارزات آزادی‌بخش آن‌ها بوده، اما فقط به‌عنوان نقطه شروع و عامل موقت، و نه بیشتر. امروزه، زبان‌های زنده دنیا دیوارهای ملیت را فرو ریخته‌اند و به کشورهای خاصی اختصاص ندارند.

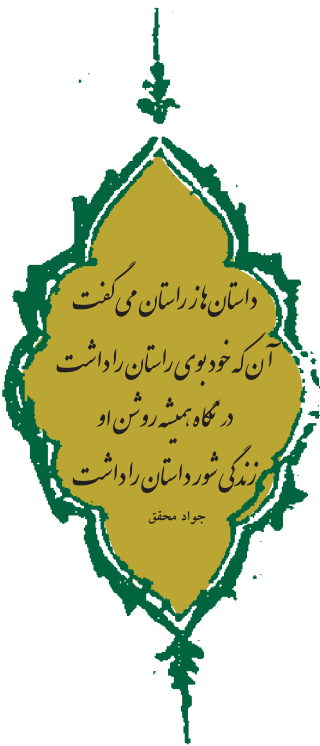
نژاد: تحقیقات تاریخی و جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که مردم از هر ملیتی باشند، استعداد کسب و جذب سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را دارند. عرب با نژاد سامی و نیز ایرانی با نژاد آریایی، هر دو توانستند از نواحی قبیلگی و سنن خرافی و قومی و طبقاتی بیرون آیند و در برابر سایر نژادها و فرهنگ‌ها عرض‌اندام کنند. یعنی مختصات نژادی اصالت دائمی و پایدار ندارد. امروزه، در اثر مهاجرت‌ها و اختلاط‌ها، مرزهای نژادی از بین رفته‌است و هر ملتی معجونی از همه نژادهاست.

سُنن: در بین ملت‌ها، سنت‌های گوناگون و گاه مشترک، به‌وفور دیده می‌شود؛ اما این سنت‌ها تا چه اندازه علت پیدا شدن ملت‌ها بوده‌است؟ چه فراوانند سنت‌ها و آداب‌ها که پس از محقق شدن جوامع و احیاناً ترکیب ملت‌ها پدید آمده‌اند و بعد نسل به نسل منتقل شده‌اند، یعنی معلول ملیت‌ها هستند، نه علت پدیدآورنده آن‌ها، گرچه امروز سنت‌ها نیز فرامی‌توانند و جهان به‌دهکده‌ای تشبیه می‌گردد.

اقلیم: بشر امروزی از اسارت اقلیم و طبیعت آزاد شده‌است؛ چه بسا مردمان و ملیت‌هایی که در سرزمین و اقلیم معین و شرایط مشابه زندگی می‌کنند، اما نه فقط ملیت یکسان ندارند، بلکه تضادها و اختلافات عده‌ای نیز دارند، مانند ملت انگلیس و ملت ایرلند. هم‌چنین ساکنان شبه‌قاره هند.

بنابراین، آنچه از طرف نویسندگان غربی، به‌عنوان مایه‌های ملیت و ناسیونالیزم ذکر شده و نشانه‌های نخستین برای تفکیک ملیت‌ها قلمداد می‌شود، امروزه جای خود را به عوامل عمیق‌تر و نافذتر داده‌است.

فرانتس فانون که در مطالعه انقلابات آفریقا سوابق ممتدی دارد، به‌همین نتیجه رسیده‌است. او می‌گوید، کشورهای با جرقه اولیه زبان و تاریخ و سنن مشترک، دست به قیام‌هایی زدند، ولی به محض پیروزی، دچار تنازع و اختلاف شدند. طبقه مرفه آن‌ها خط خود را از توده فقیر جدا کرد [مقدمه کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران].





■ ناسیونالیزم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آن‌ها زندگی مشترک داریم، بشود، ضد عقل و منطق نیست... آن گاه عقلا محکوم است که جنبه منفی به خود می‌گیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیت‌های متفاوت از یکدیگر جدا می‌کند و روابط خصمانه‌ای بین آن‌ها به وجود می‌آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می‌گیرد



■ از دیدگاه شهید مطهری، «موضوع ملیت پرستی در عصر حاضر، برای جهان اسلام، مشکل بزرگی به وجود آورده است؛ گذشته از این که خلاف تعلیمات اسلامی است؛ زیرا از نظر اسلام، همه عنصرها علی السواء هستند. این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمین

دیگران را نادیده می‌گیرد.» تاریخ قرن بیستم نشان می‌دهد که گرچه کشورهای زیادی در خلال آن به استقلال رسیدند، اما دو جنگ بزرگ جهانی در طول سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ و نیز ۱۹۴۵-۱۹۴۱ در همین قرن به وقوع پیوست که با صفا آری متفقین و متحدین و تحریک احساسات ملی‌گرایانه، کشتارها و فجایع بسیاری در پی داشت. طبق آمار مندرج در کتاب تاریخ عمومی چهارم دبیرستان چاپ

۱۳۷۱، تلفات انسانی حاصل از جنگ دوم جهانی، به تنهایی بالغ بر ۵۲۵۰۰۰۰۰ نفر شده است. ضمناً میلیون‌ها دست‌وپای مصنوعی برای مجروحان و مصدومان دو جنگ ساخته شد.

استاد مطهری می‌گوید: اگر ملیت پرستی و نژادپرستی در قرون اخیر در اروپا شدت گرفت، طبیعی است، زیرا مکتبی که بتواند ملل اروپا را در یک واحد انسانی و عالی جمع کند، وجود نداشت. این موج در میان ملل شرقی به وسیله استعمار نفوذ کرد. آنان برای ایجاد تفرقه و حکومت کردن بر دنیا، ملل اسلامی را سرگرم قومیت و ملیت و نژادشان کردند تا به این افتخارات موهوم سرگرم شوند. اسلام می‌تواند هر ساله بیش از ۱/۵ ملیون نفر را با ملیت‌های گوناگون، و با محور اعتقادی واحد، دور خانه کعبه جمع کند.

می‌گویند سید جمال‌الدین اسدآبادی ملیت خود را مخفی می‌کرد تا خود را به یک ملت خاص وابسته نشان ندهد. از دیدگاه شهید مطهری «موضوع ملیت پرستی در عصر حاضر، برای جهان اسلام، مشکل بزرگی به وجود آورده است؛ گذشته از این که خلاف تعلیمات اسلامی است، زیرا از نظر اسلام، همه عنصرها علی السواء هستند. این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمین [خدمات متقابل، مقاله ما و اسلام].»

استاد، ضمن ابراز صریح عقیده خود پیرامون ملی‌گرایی در بلاد اسلامی و تحذیر از آن، داستان سلمان فارسی را یاد می‌آورد که در مسجد پیامبر (ص)، وقتی اصل و نسب او را پرسیدند، جواب داد: انا سلمان بن عبدالله؛ یعنی فرزند یکی از بندگان خدا هستم؛ گمراه بودم و خداوند به وسیله محمد (ص) مرا راهنمایی کرد؛ فقیر بودم و خدا به محمد (ص) مرا غنی نمود؛ برده بودم و خدا به محمد (ص) مرا آزاد کرد! آن‌گاه رسول خدا (ص) از راه رسید، و به قریش خطاب کرد: اِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ، و مَرُوْتُهُ خُلُقُهُ، و اَصْلُهُ عَقْلُهُ؛ یعنی حسب و افتخار هر کس دین اوست؛ مردانگی هر که خلق و خوی اوست؛ و اصل و ریشه هر کس عبارت است از عقل و فهم او. بدین صورت، حضرتش خط سرخی بر خون و نژاد و قومیت کشید.

با این همه، استاد مطهری ایرانیان را بسیار صمیمی، فداکار و پر استعداد می‌نامد و تصریح می‌کند که هیچ ملتی به اندازه مردم ایران به اسلام خدمت صادقانه نکرده. ایرانی امروز را، نه از خون و نژاد واحد، بلکه ترکیبی از عرب، ترک، مغول و... می‌داند. همین‌طور بسیاری از اعراب را که با تعصب خاص دم از عربیت می‌زنند، از نژاد ایرانی یا ترک یا مغول می‌شمارد. ایشان ضمن بیان تفصیلی خدمات ایرانیان به اسلام، می‌گوید:

آنان در نشر و تبلیغ اسلام در داخل و خارج اهتمام تمام به خرج دادند؛ اگر در جوهر یک دعوت دینی، قدرت اقتناع وجدان‌ها موجود نباشد، محال است که زور و جبر - آن‌طور که مسیحیان ادعا کرده‌اند- بتواند ایمان و شور و احساسات در مردم بیافریند. یک سوم مسلمانان جهان در اندونزی، پاکستان و هندوستان هستند که در اسلام آوردن خود مرهون تبلیغات و مهاجرت‌های ایرانیان‌اند. آنان اسلام را به یمن

و آسیای صغیر بردند؛ آنان قیام بابک خرم‌دین را در آذربایجان خنثا کردند و نیز قیام‌هایی به رهبری المقنع، سنباد و استاد سیس را.

به گفته جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام، ایرانیان بودند که پس از اسلام آوردن، عمده علوم هر ملتی را اقتباس کردند؛ اعم از فلسفه، ریاضی، طب، منطق، ستاره‌شناسی و شیمی.

علمی را خود و به تبع قرآن تأسیس کردند؛ از جمله: صرف و نحو، قرائت، تفسیر، کلام، بلاغت و رجال. تعداد دانشمندانی که ایران به اسلام عرضه کرد و در علوم گوناگون درخشیدند، غیر قابل شمارش است. عده‌ای از بزرگان علمی و ادبی اهل سنت نیز از میان ایرانیان برخاسته‌اند؛ از جمله: ابوحنیفه که بزرگ‌ترین فقیه اهل سنت است. محمد بن اسماعیل بخاری که بزرگ‌ترین محدث آن‌هاست، و نیز سیبویه، جوهری و فیروزآبادی در علم لغت؛ زمخشری در تفسیر؛ و ابو عبیده و اصل بن عطا در علم کلام.

استاد معتقد است که همه شکوفایی و درخشش ایرانیان، مرهون ظهور افکار اسلامی و توحیدی و تعلیمات قرآنی رواج یافته در این کشور است، والا قبل از آن، استعداد ایرانی چنین تبلوری نشان نداد.

ایران قبل از اسلام دچار ثنویت و دوگانه پرستی بود، هر چند زرتشت ممکن است مؤحد بوده باشد. خرافاتی که در ایران عهد ساسانی وجود داشت، قابل مطالعه است: مَصف ۹۰۰۰ ساله اهورامزدا و اهریمن، قربانی ۱۰۰۰ ساله زروان برای فرزنددار شدن، دعاها و بستن دیو، تشریفات عجیب آتش پرستی، گذاشتن غذا و مشروب برای مردگان، ممنوعیت استحمام در آب گرم و...

وقتی ظلم‌های ناشی از نظام طبقاتی و محرومیت کفشگرزاده از تحصیل علم و جفای موبدان و آسمانی خواندند شاهان ساسانی و... را نیز در نظر بگیریم، به قول استاد مطهری، به این نتیجه می‌رسیم که اگر اسلام هم وارد این سرزمین نشده بود، تشنه فکری و تعدد فرقه‌های موجود در ایران، باعث می‌شد مسیحیت ایران را فراگیرد؛ به‌ویژه که برخی سلاطین ساسانی و خاندان‌های اصیل زرتشتی، به آن گرویده بودند [خدمات متقابل، ۱۳۵۷: ۱۷۷].